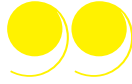


## گویی همچون صحنه یک بازی جنگی، بمب صوتی منفجر شده باشد. تمام دیدگان به سمت نقطه انفجار خیره شد. همگی مبهوت مانده بودند و ۵ ثانیه‌ای هیچ کس تکان نخورد. پنج ثانیه بعد صدای شکستن شیشه، گریه و همه‌همه مردم بلند شد



کجاست؛ چون تقریباً حدود یک کیلومتر فاصله داشتیم، بعد از حدود ۵ دقیقه دویدن رسیدیم. سخنی که برخی از صفحات زرد منتشر می‌کنند را خوب می‌شناسیدم و انفجار دوم از انفجار اول تلفات بیشتری داشت چون مردم بیشتر برای کمک رفته بودند، واقعاً خزعلاتی بیش نیست. الحاق والانصاف هر جای دنیا این اتفاق رخ می‌داد همه مردم فرار می‌کردند اما در لحظات اولیه مردم حلقه اولیه‌ای شکل دادند و در حمل مجروحان و اجساد کمک می‌کردند، به زن و بچه‌هایی که ترسیده بودند آب می‌دادند.

وقتی به محل انفجار دوم رسیدیم، اولین تصویری که به چشمم خورد، کفش بچگانه، شیشه‌های پودر شده مخلوط با خون بود. کمی جلوتر ماشین‌ها را دیدیم که آسیب زیادی دیده بودند و مشخص بود بمب در نزدیکی خودروها منفجر شده بود. باز مثل انفجار اول مردم فوری دور جنازه‌ها حلقه‌ای درست کردند و دو عدد برزنت پیدا کرده بودند و روی اجساد کشیده بودند تا این صحنه دلخراش مشخص نباشد. انفجار دوم چون در بین ماشین‌ها منفجر شده بود، تلفات کمتری نسبت به انفجار اول ایجاد کرده بود. کمی فاصله گرفتم و از حاضرین در صحنه پرس و جو کردم و افرادی که شاهد عینی صحنه بودند می‌گفتند: «خانمی بوده که همراهش ساکی داشته و این ساک منفجر شده است.» من در آن لحظه شروع به ضبط پلاطو سلفی کردم و شرایط را تشریح کردم و گفتم که عامل انفجار انتحاری بوده و از شهدا اطلاع دادم. در محوطه بیابانی در کنار جنگل که برای پارکینگ خودروها، فضایی محیا شده بود، مردم همچون آواره‌های جنگی نشستند و بودند و از خانواده‌هایی خبر و ماتم زده بودند. مدام گریه می‌کردند، عکس عزیزانشان را نشان می‌دادند و به دنبال گمشده خودشان بودند.

بقیه مردم دست همدیگر را محکم گرفته بودند و دیواری تشکیل داده بودند تا هیچ کس آن شرایط را نبیند؛ ولی خب بوی خون و آتش صحنه‌ای را رقم زده بود که هر انسان پاک طینتی را فرومی‌ریخت. من به سمت اجساد رفتم تا کمی از حال و هوای واقعه تصویربرداری کنم. بچه‌های هلال احمر جنازه‌ها را جا به جا و مدام گریه می‌کردند. خودروها همینطور می‌آمدند و اجساد را می‌بردند. خلاصه به سمت بیرون گیت حرکت کردم تا به همکاران خودم اطلاع بدهم که شهید دادیم.

وقتی به دوستانم رسیدم اشک از چشمانمان سرازیر شده بود. در کنار یک جدول در نزدیکی نقطه انفجار اول نشسته بودیم و گریه می‌کردیم. در همین حال و هوا بودیم که یک دفعه صدای انفجار دوم آمد.

### به گفته شاهدان عینی عامل انتحاری زن بود!

صدای دومی حدوداً ۱۰ دقیقه بعد از انفجار اول اوامد؛ دومی که منفجر شد حس یأس و ناامیدی در دیدگان تمام مردم، مشاهده می‌شد. من به داخل جنگل دویدم تا به نقطه دوم انفجار برسم و ببینم که در کدام نقطه اتفاق افتاده است. دقیقاً نمی‌دانستم کجاست ولی وقتی در جنگل دویدم و هرچه جلوتر می‌رفتم شاهد صحنه‌های عجیب‌تری بودم. مثلاً در پای یک درخت دو نفر نشسته بودند و از گوششان خون سرازیر شده بود یا ستمی دیگری که به درختی تکیه زده بود و فقط گریه می‌کرد، یکی تلفن دستش بود و با اضطراب مدام به دنبال عزیزانش می‌گشت و بقیه می‌دویدند.

بالاخره به مسیر پارکینگ رسیدیم و پرسیدم که چه اتفاقی افتاده ولی با جواب‌هایی مثل به شما چه ربطی دارد، به آن سمت نروید، بروید تو جنگل یا دور شوید جواب می‌دادند. نهایتاً از مسیر حرکت آمبولانس‌ها فهمیدم که نقطه انفجار دوم

صدای اوامد و سیمای در وسط این میدان یک استودیو سیار برپا کرده بود تا فضای تصویربرداری مطلوب‌تری برای رسانه‌ها فراهم شود. ما به استودیو صدا و سیمای رسیدیم و در حال گفت‌وگو با خبرنگاران دیگر بودیم. از حال و هوای آن روز، حس و حال مردم و تعداد جمعیت بی‌نظیری که برای زیارت آمده‌اند، صحبت می‌کردیم.

مشغول آماده‌سازی دوربین‌ها بودم که از بالای استودیو پلاطو بگیرم که



ناگهان انتحاری اول منفجر شد. این صحنه انفجار را همه ما از آن بالا دیدیم. گویی همچون صحنه یک بازی جنگی، بمب صوتی منفجر شده باشد. تمام دیدگان به سمت نقطه انفجار خیره شد. همگی مبهوت مانده بودند و ۵ ثانیه‌ای هیچ کس تکان نخورد. پنج ثانیه بعد صدای شکستن شیشه، گریه و همه‌همه مردم بلند شد.

همه مردم یک علامت سؤال در نگاهشان بود و فقط به سمت نقطه انفجار می‌دویدند. من سریع از همان بالا از موکب دارها و مسئولین گلزار پرس و جو کردم و آنها گفتند کپسول ترکیده است. من هم در فیلم اولی که ارسال فرستادم، انفجار را به کپسول‌های موکب‌ها مرتبط کردم.

بعد از این پلاطو سریع وسایل را جمع کردم و با دو نفر از همکاران به سمت نقطه انفجار دویدیم. واقعاً تصور ما در ابتدا همین بود که کپسول ترکیده باشد. ما هر چندر به سمت نقطه انفجار می‌دویدیم، ظاهر آدم‌ها عجیب‌تر می‌شد. ترس بیشتری در چشمانشان نمایان شده بود. نیروهای امنیتی در ۵ دقیقه اول سطل‌های آتش‌نشان را خالی کردند و مسیر را می‌بستند. مرتب گیت‌های مختلف بالواز در دست ایجاد کردند. مأموران امنیتی در ابتدا مردم را آرام می‌کردند و از آنها می‌خواستند به سمت جنگل پراکنده شوند و حرکت کنند. ما همینطور گیت‌های مختلف را رد کردیم تا رسیدیم به نقطه‌ای که خیلی سخت مانعی را ایجاد کرده بودند و هیچ کس راه نمی‌دادند. دوستان من تا کارت شناسایی نشان بدهند، من از سمت جنگل از زیر بنر یکی از موکب‌ها خودم را به وسط و دقیقاً نزدیک نقطه انفجار رساندم؛ همین که به جمعیت رسیدم از بین ازدحام کردن کشیدم بالا و فقط خون بود که کف خیابان را رنگی کرده بود. خیلی صحنه عجیب و غریب کف خیابان بود. مردم اجساد را کنار همدیگر وسط بلوار چیده بودند و

نشان داد که از حضور این مردم ترس و وحشت دارد. نه تنها از نام حاج قاسم بلکه حتی از زائران حاج قاسم هم ترس دارند.

### پنج ثانیه مکث، یک دنیای خبری!

همچنین در ادامه به روایت یکی دیگر از عکاس خبرنگاران حاضر در صحنه انفجار تروریستی می‌پردازیم. امیرمهدی نیک‌اندیش، عکاس خبرنگار خبرگزاری دانشجو (SNN)، یکی دیگر از حاضران در صحنه حادثه انفجار تروریستی که در روز ۱۳ دی ماه در مزار شهید حاج قاسم سلیمانی در شهر کرمان مستقر بودند، این گونه روایت می‌کند:

ما به علت پوشش رسانه‌ای شب گذشته، تا حوالی ساعت ۲ بامداد سرمزار حاج قاسم مشغول ضبط و تصویربرداری بودیم؛ به همین علت روز ۱۳ دی حوالی ظهر، بعد از اقامه نماز ظهر به سمت مزار حاج قاسم حرکت کردیم.

روز چهارشنبه ۱۳ دی ماه خیابان منتهی به مزار و گلزار شهدا، خیلی ازدحام جمعیت زیاد بود. در مسیر خیابان شهدا یا خیابان اصلی گلزار، یک بلوار دیگر به اسم بلوار آیت‌الله خامنه‌ای، این بلوار را به دو قسمت تقسیم می‌کند. از قسمت بیابانی که دیگر رسماً گلزار با چشم از دور پدیدار می‌شود، خیابان را جهت تأمین نظم و امنیت بسته بودند، یعنی هیچ خودرویی حق تردد نداشت و صرفاً افراد پیاده می‌توانستند عبور کنند. ما از ابتدای مسیر شروع به فیلمبرداری و عکاسی کردیم و گزارش می‌دادیم که اینجا ترافیک سنگین هستش و فقط عابران پیاده حق تردد دارند. ما هم همراه مردم رفتیم تا رسیدیم به نقطه انفجار. نقطه انفجار در ابتدای مسیر بیابانی بود که به گلزار منتهی می‌شود و طرف دیگر ابتدای شروع موکب‌های پذیرایی از عزاداران بود.

این نقطه یک منظره مناسبی برای ضبط تصویر و ضبط گزارش تصویری بود که هم جمعیت، شور و حال مردم و موکب‌داران و همچنین گنبد سبزه‌مزار هم از دور چشم‌نوازی می‌کند. ما حدوداً ۱۰ دقیقه قبل از انفجار اول در این نقطه مشغول ضبط پلاطو و عکاسی بودیم. همینطور که مشغول کار بودیم حتی چند دقیقه قبل از انفجار یک استوری اینستاگرامی هم گذاشتم که صد متر جلوتر از محل انفجار یک پیرمردی با پرچم امام حسین (ع) در وسط مسیر افتاده بود و مردم از آن پرچم تبرک می‌گرفتند و به مسیرشان ادامه می‌دادند. ما برای فیلمبرداری و ضبط پلاطوهای مختلف کمی جلوتر رفتیم تا به استودیو صدا و سیمای رسیدیم. شما وقتی این مسیر گلزار را به سمت مزار حرکت می‌کنید به یک میدان می‌رسید که یک دوراهی در آن قسمت وجود دارد. میدان نقطه پایانی موکب‌هاست و در این دوراهی گیت‌های حفاظتی کاملاً مشخص هستند. کمی بالاتر هم مزار کاملاً مشخص است.

توجهی برای زیارت مزار حاج قاسم آمده بودند. شب‌ها در آن سرمای استخوان‌سوز از گوشه گوشه ایران برای همراهی در لحظه شهادت حاج قاسم حوالی ساعت ۱۰:۲۰ بامداد به دور مزار حاجی جمع شده بودند. من روز ۱۳ دی یعنی همان روز واقعه، احساس می‌کردم از روزهای گذشته جمعیت بیشتری از همه جای ایران، در آن خیابان حضور دارند. شاید بیشترین و یکی از مهم‌ترین تصاویری که در ذهنم تداعی می‌شود، همان لباس سفید قرمزهایی بود که میان مردم می‌رفتند یا از این سو به آن سوی خیابان رفته و سعی داشتند به نوعی کمک کنند. نیروهای هلال احمر را بویژه مد نظر دارم. نیروهای امنیتی هم سعی می‌کردند آرامش و کنترل فضا را در دست بگیرند.

چیزی که من دیدم، این بود که نیروهای حاضر در صحنه، تمام توان‌شان را برای رسیدگی گذاشته بودند. شاید شرایط به نوعی ترسناک بود و همه به نوعی نگران انفجارهای بعدی بودند اما سعی می‌کردند در صحنه باشند و به مردم کمک کنند. همچنین مردم هم سعی داشتند هر طوری که شده کمک کنند. من شاهد بودم که زخمی‌ها را می‌کشیدند و تلاش می‌کردند آنها را به محل امنی برسانند تا نیروهای متخصص، رسیدگی بهتری داشته باشند. چیزی که در ذهنم باقی مانده این بود که یکی از نیروهای هلال احمر حتی آن لحظه‌ای که هیچ دسترسی به کمک‌های اولیه نداشت؛ با یک چغیبه پای یک خانمی که زخمی شده بود را بست و همراهان آن خانم، این خانم مجروح را به روی گول خود گذاشتند و سعی کردند با کمک یکدیگر به جای امن‌تری برسانند. در واقع شاهد بودیم برخی از افرادی که ساعی می‌کردند برای دیگری آب ببرند. نکته‌ای که خیلی توجه من را در مراسم سالگرد امسال به خودش جلب کرد، تنوع آدم‌هایی بود که در مراسم دیدم. این تنوع شامل تنوع قومی و مذهبی می‌شود که از سراسر ایران به کرمان آمده بودند، حتی تنوع پوشش هم در این مراسم بسیار قابل توجه بود. حقیقتاً باید به حضور این افراد و جوانان و نوجوانان توجه ویژه‌ای کرد زیرا این افراد یک ظرفیت غیرقابل تکرار برای کشور هستند.

مزار حاج قاسم امروزه به یک زیارتگاه تبدیل شده است. مردم از اقوام و اقشار مختلف خودشان را برای سالگرد به کرمان رسانده بودند. در واقع ما در روزهای منتهی به سالگرد حاج قاسم نمونه‌ای از کوچکی از راهیمایی اربعین را مشاهده می‌کردیم. تنوع انسان‌هایی که عاشقانه و خالصانه آمده بودند، بسیار بود. من دوست داشتم بیشتر به ظرفیت زائرانی که برای زیارت مزار حاج قاسم می‌آیند توجه ویژه‌ای شود، زیرا این اتفاق بهانه‌ای شده برای یک گردهمایی باشکوه‌تر در کشورمان. متأسفانه دشمن یکبار دیگر هم



موقعیت مکانی انفجارهای تروریستی کرمان - گوگل مپ



چخماقی: در آن لحظات تنها فرار مردم وحشت زده بود که توجه من را به خودش جلب کرده بود. فرار و وحشت زن‌ها، بچه‌ها و مادرانی که دست بچه‌های خود را گرفته بودند و می‌دویدند و نمی‌دانستند به کدامین سو فرار کنند که شاید آن نقطه کمی امن‌تر باشد